

حکومت نیستند، می‌شود طور دیگری عمل کرد. فکر کردم، نمی‌توانم مستقیم از کسی انتقاد بکنم، ولی می‌توانم پسر خودم را مورد خطاب قرار بدهم و بگویم، اگر مدیر شدی این کارها را انجام نده. یا مثلاً اگر خواستی منشی بگیری، چنین منشی‌ای بگیر.

«من که می‌گویم بگیر تلویحا

منشی پیرمرد، ترجیحا

زشت و بدخلق و بد ادا، بهتر

ناخوش آواز و بدصدا، بهتر»

سعی کردم از شخصیت واقعی حسام‌الدین بنویسم. مثلاً وقتی نوشتم،

«وارد هفت شد حسام‌الدین

در همین روز هشت فروردین»

دقیقاً تاریخ تولد حسام‌الدین است. یا قضیهٔ اژدهاکشی. اینکه من اژدها

بشوم و او مرا بکشد، کور و کیود کند. این اتفاقاتی بود که واقعاً در خانه

می‌افتاد یا اینکه پایه‌های من تا صبح بیدار می‌ماند. این بود که پدر و

مادرها با شعرها، همذات‌پنداری می‌کردند.

*** شادی و طنز چه ربطی به هم دارند؟**

– شادی، وجه اجتناب‌ناپذیر طنز است. یعنی هر کس که با یک اثر طنز

مواجه می‌شود، اولین توقعش از آفرینندهٔ طنز این است که به او شادی

را القا کند. منتهی شادی و نشاط یک امر درونی است. اصلاً می‌تواند

تظاهر بیرونی نداشته باشد. در شعر قدما داریم که: «خنده‌ای کرد بی‌لب

و دندان»

طنز وظیفهٔ القا این نوع شادی را دارد. در عین حال منافاتی هم با خنده

و قهقهه ندارد. این نهایت توانمندی یک طنزپرداز است که بتواند به شادی

درونی، یک تظاهر بیرونی هم بدهد.

*** طنزپرداز چه وظیفه‌ای دارد؟**

– طنزپرداز به فراخور وضع و حالی که دارد، شاخک‌های وجودی‌اش

حساس‌تر از مابقی آدم‌هاست. یعنی مسأله‌ای که دیگران را شاید زیاد

آزار ندهد، یا برای دیگران عادی باشد، ذهن طنزپرداز را درگیر می‌کند.

گاهی اوقات یک مشکل آنقدر بزرگ است که همه آن را می‌بینند و با آن

درگیرند، اما فقط طنزپرداز است که بیشتر از همه در برخورد اول معذب

می‌شود. همه مثلاً متوجه می‌شوند در حرف آن دولت مردی که صحبت

می‌کند، یک غل و غشی هست، ولی طنزپرداز است که تیر خلاص را به

آن موضوع می‌زند. به شما می‌گوید، او دارد حرف دروغی را می‌زند.

*** طنز یادگرفتنی است یا نیاز به خمیرمایه درونی دارد؟**

– من فکر می‌کنم که طنز یادگرفتنی است. درست است که ذوق

شخصی بسیار در آن دخیل است. یعنی آدم با استعداد ذاتاً شاخک‌های

حسی قوی‌تری دارد نسبت به کسی که نیازمند پرورش این شاخک‌ها یا

تیز کردن آنهاست. این دو گروه طبیعتاً خیلی با هم متفاوتند. ولی کسی

که فقط ذوق و استعداد دارد و سعی نمی‌کند از این شاخک‌های حسی‌اش

بهره‌بگیرد به مراتب ضعیف‌تر از کسی است که این حساسیت را ندارد:

ولی سعی می‌کند با تیزبینی چیزهای ریزتر را ببیند یا حس کند. کمابینه

کار طنز برخلاف تصور عامه، که من روی آن اصرار دارم، اصلاً کار

پیش‌پافتاده و دم‌دستی نیست. غالباً می‌گویند چون طنز خنده‌آور است

و مخاطب آن را زود می‌فهمد، پس نوشتن آن آسان است. مثل شعرهای

سعدی که سهل و ممتنع است، اما نوشتن آن به هیچ‌وجه ساده نیست.

رو این اساس عرض من اینست، اتفاقاً کاری مثل طنز برخلاف تصور

عام علاوه بر اینکه تخصص لازم دارد به یک فوق تخصص هم نیاز دارد.

یعنی وقتی شما می‌خواهید داستان طنز بنویسید در وهله اول باید داستان

نویس باشید، بعد به صورت فوق تخصص طنز را هم بتوانی در آن داستان

اعمال کنی. یا اگر شاعر طنزسرا هستی، نیز به همین ترتیب.

*** آدم‌های طنزپرداز آنقدر که باعث انبساط خاطر دیگران**

می‌شوند، بر خودشان هم تأثیر مثبت دارند؟

– من فکر می‌کنم برعکس است. یعنی طنز همان اندازه که باعث انبساط خاطر

دیگران می‌شود، باعث سرخوردگی و آزار و اذیت کسی می‌شود که طنزپرداز است.

اگر بخواهی طنز خوب بنویسی مستلزم مطالعهٔ زیاد و گزیده کار کردن است. در

مملکت ما که همیشه کمیت حرف می‌زند، این جوری کار کردن یعنی خودکشی

و کسی که حرفه‌اش این است، اتفاقاً منبسط که نمی‌شود، هیچ، بسیار هم منقبض

می‌شود. طنزنویس بدون اینکه خود بخواهد، تأثیرات وحشتناکی از محیط می‌گیرد.

وقتی متوجه می‌شود خبری در روزنامه دروغ است یا ادعایی پوچ است، وقتی متوجه

می‌شود که فرد نالایقی را دارند به کاری می‌گمارند که شایستگی آن کار را ندارد

و فرد شایسته‌تری را خانه‌نشین کردند؛ این‌ها ذهنیت طنزپرداز را ساخته و درگیر

می‌کند. طنزپرداز قبول می‌کند خود را بجزآن‌ها تلخ‌ترین انتقادها را در کپسولی

شیرین تولید کند که شما مثل یک آب‌نبات آن را در دهان بگذاری.

*** می‌شود اخمو و بداخلاق بود و طنز نوشت؟**

– صددرصد. غالب طنزپردازهایی که من می‌شناختم، بداخلاق نبودند ولی اخمی

داشتند که این اخم ذاتی خودشان بود. طنزپرداز مثل زنبور عسل است. باید تلخی

بگیرد و خروجی شیرین داشته باشد.

*** چه طور می‌شود به قول زنده‌یاد استاد احترامی روی خط قلمز نشست**

و قلمز نشد؟

تناسب بین ما، با موضوعاتی که در پیش می‌گیریم، مشکل اصلی ماست. ما باید

خودمان را اثبات کرده باشیم. در وفاداری، در دوستان نسبت به کسی که داریم

از او انتقاد می‌کنیم. بعد شروع می‌کنیم به انتقاد یا طنزپردازی کردن. آن موقع از ما

پذیرفته است. چون فکر نمی‌کنند ما عداوتی داریم.

وقتی من ۸ سال سابقهٔ جنگ و جبهه داشته باشم، تمام کس و کارم را وقف

انقلاب کرده باشم؛ خوب از نان شب واجب‌تر برای من، حفظ نظام است. حالا اگر

شوخی، ولو با مهم‌ترین فرد بکنم، کسی از من خرده نمی‌گیرد؛ یا فکر نمی‌کند دارم

بی‌حرمتی می‌کنم. می‌خواهم بگویم خط قلمز در نسبت ما، یعنی آفرینندهٔ طنز و کسی

که شنوندهٔ طنز است، یعنی مخاطب طنز، شکل می‌گیرد.

*** بهترین طنزپردازها از نظر شما چه کسانی**

هستند؟

– خیلی‌ها هستند که واجد آن بهترین

بودنها هستند. خدا رحمت کند، مرحوم

کیومرث صابری فومنی را، طنزپردازی

بودند که هنوز که هنوز است حسرت

می‌خورم چرا کارهایش آن‌طور که

باید و شاید مورد توجه جوان‌ترها

قرار نمی‌گیرد.

استادمان آقای هوشنگ مرادی

کرمانی، را که از طنزپردازان بی‌نظیر

معاصرند. عمران صلاحی و استاد منوچهر

احترامی، که خدا رحمت‌شان کند. مرحوم

ابوتراب جلی، در شعر طنز واقعاً بی‌رقیب بود. ایرج

میرزا که بی‌نظیر است. سیداشرف‌الدین (نسیم شمال) که

در بین عامه مقبولیت دارد. از طنزهای بهار خوشم می‌آید.

میرزاحیب اصفهانی که در عرصهٔ ترجمه غوغا کرده... و

بسیاری طنزپردازان دیگر که در دوره‌ای تأثیرگذار بودند.

*** از رسم و رسوم عید و سال نو، کدام را بیشتر از**

همه می‌پسندید؟

– عیدی گرفتن را خیلی دوست دارم. اینکه مردم

کاری مثل طنز
برخلاف تصور
عام علاوه بر اینکه
تخصص لازم دارد
به یک فوق تخصص
هم نیاز دارد

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را

چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را

– حبیب یغمایی